

آن غافل باشد مانند توحید منافقین که فائده‌ای بر آن مترتب نیست این حالت را قشر قشر یا مرتبه اول میدانند مرتبه دوم را که قشر است در اعتقاد قلبی بکلمه توحید ذکر کرده اند که آنرا تکذیب نماید همچنانکه اسان اکثر عوام مسلمین است، مرتبه سوم را لب دانسته اند که این مرتبه مقام مقرین است چه در این مرتبه میباشد آنچه چیزهای بسیار در عالم مشاهده کند همه را صادر از يك مصدر می بیند و کل را مستند بواحد حق ملاحظه نماید. مرتبه‌ای که بغیر از يك موجود نبیند و مانند عاشقی که محو جمال معشوق باشد غیر او را نمی بیند مرتبه چهارم که لب لب باشد دانسته اند و این مرتبه غایت فصول توجه است و عبارت دیگر این مرتبه را اهل معرفت قناء، فی الله و قناء فی التوحید گویند.

تا نگشتند اختران از ما نهان دان که پنهان است خورشید جهان

نشانه ترقی از دو مرتبه مذکور و دلیل وصول به مرتبه سوم برای آدمی توکل کردن او در جمیع امور بر خدا باشد بطوریکه از عموم وسایط چشم پوشاند و او را مبدء هر موجود و منشاء هر فعلی بداند، بیم و امید و وثوق و اعتمادش فقط بخالق متعال باشد و کسی را که این مرتبه حاصل نشده و دل او از شوائب شرك خالی نیست میگویند وی بسبب وسواس شیطانی و وسایط ظاهری را در نظر می‌آورد همچنانکه بآمدن باران اعتماد بنموزراعت و نباتات میکند و از وزش باد، و افق اطمینای سلامتی کشتی پیدا بنماید غافل از اینکه مخلوقات همگی مقهور امر اویند و چون زرع را فاسد خواهد، آمدن باران چه نفع تواند رسانید و اگر اراده او بر غرق کشتی در دریا تعلق گرفته باشد باد موافق چه تواند کرد؟

نژند آندل که خواهد او نژندش

« بلند آنسر که خواهد او بلندش

که خار او شدن کاریست دشوار

« مبادا آنکه او کس را کند خار

با ذکر مراتب فوق معلوم شد که اهل توحید و بویژه آنهایی که بمراتب عالیہ توحید ترقی نموده اند خداوند متعال را منشاء جمیع آثار و مصدر جمیع افعال دانسته و بر آنند که دیگری منشاء هیچ امری نمیتواند شد.

بر روی همین اصل است که خیلی ها آنچه بر سر آنها میآید یا زندگانشان بهر نحوی میگذرد از جانب آن مصدر ذوالجلال دانسته و خود را بری الذمه و آلت بی اراده ای انگاشته این شعر زبانحال آنها است که :

« اینزد چو نخواست آنچه من خواسته ام

« کی گردد راست آنچه من خواسته ام »

« گر هست صواب آنچه او خواسته است

بس جمله خطا است آنچه من خواسته ام »

این اشخاص غیر از آن کسانی هستند که مراتب عالیہ توحید را دریافته و با حصول تقرب بمقامات عین الیقین و حق الیقین نائل شده اند چه چنین اشخاصی بر روی اصل توکلات علی الله در مقابل مشیت الهی تسلیم محض و در همه چیز باو توکل و توسل جسته و نصب العین آنها فاعتصمو بحبل الله است و جریان زندگی با خوب و بدش برای آنها یکسان و در مقابل شدائید و متاعب و مصائب ساکت و بردبار بوده و در همه حال شاکر و صابر و این خشنودی و بردباری را اجری و صواب و فیضی برای خود میداند ولی آنهایی که زبان شکایت بر میگشایند و گریبان صبوری را تا بدامن چاک میزنند در پایه ایمان و یقین آنها چندان استحکام و قوتی حاصل نشده است.

تا اینجا صحبت از کسانی بود که دسته جبری را تشکیل میدهند. در مقابل این گروه دسته دیگری وجود دارند که آنها را طایفه تفویضی یا اختیاری موسوم داشته اند.

این طایفه برخلاف دسته سابق الذکر خود را در همه چیز مخیر و مستقل دانسته همه آثار و افعال را ناشی از شخص خود میداند و بعضی با انکار بوجود واجب الوجود در آثار و افعال ناشیه از ذات الهی شك و تردید دارند بلکه در همه امور خود را مختار و مسئول پنداشته و یا بطبیعت و دهر منسوب میدارند. این طایفه را اهل توحید و صاحبان یقین؛ از نظر دیانت شكاك، طبیعی و دهری تشخیص داده‌اند.

ولی گروه دیگری حد متوسط را گرفته و آنها نه از نوع جبری بوده و نه از نوع اختیاری بلکه بین این دو را گرفته اند اصولاً با این عقیده اتفاق دارند که منشاء جمیع آثار و مصدر کلیه افعال خداوند متعال است و دیگری منشاء هیچ امری نمیتواند شد ولی میگویند این در غیر حرکات و افعال انسان است زیرا فی الجملة اختیاری از برای او در افعال و حرکات خود مسلم می باشد. هر چند آن اختیار، اختیار تام و اقتدار بالاستقلال نباشد ولی در اعمال خیر و شر و تکالیف و امور مربوط بزندگان مختار است و عقیده دارند که پاره ای مصلحتها و حکمت ها زمام اختیار در این امور بدست خود انسان داده شده و چنانکه آیات و اخبار مؤید این کلام میباشد و صریح آیه قرآن مجید است که میفرماید .

اما عرضنا الامانه علی السموات والارضین فاین ان یحملنها و اشفقن منها
و حمله الانسان .

بنا بر این انسان هم مختار است و هم مجبور، اختیارات او در اموری بود که فوقاً بطور اجمال ذکر گردید اجبار او در غیر آنها مانند حیات و موت و بیماری و صحت ... و صدها معما و اسراری که از حیطه اقتدار و دانش آدمی خارج است .

با ذکر مراتب فوق معلوم شد که اهل توحید و بویژه آنهایی که بمراتب عالیہ توحید ترقی نموده اند خداوند متعال را منشاء جمیع آثار و مصدر جمیع افعال دانسته و بر آنند که دیگری منشاء هیچ امری نمیتواند شد.

بر روی همین اصل است که خیلی ها آنچه بر سر آنها میآید یا زندگانشان بهر نحوی میگذرد از جانب آن مصدر ذوالجلال دانسته و خود را بری الذمه و آلت بی اراده ای انگاشته این شعر زبانحال آنها است که :

« اینزد چو نخواست آنچه من خواسته ام

« کی گردد راست آنچه من خواسته ام »

« گر هست صواب آنچه او خواسته است

بس جمله خطا است آنچه من خواسته ام »

این اشخاص غیر از آن کسانی هستند که مراتب عالیہ توحید را دریافته و با حصول تقرب بمقامات عین الیقین و حق الیقین نائل شده اند چه چنین اشخاصی بر روی اصل توکل علی الله در مقابل مشیت الهی تسلیم محض و در همه چیز با توکل و توسل بسته و نصب العین آنها قاعتصمو بحبل الله است و جریان زندگی با خوب و بدش برای آنها یکسان و در مقابل شدائد و متاعب و مصائب ساکت و بردبار بوده و در همه حال شاکر و صابر و این خشنودی و بردباری را اجری و صواب و فیضی برای خود میدادند ولی آنهایی که زبان شکایت برمبگشایند و گریبان صبوری را تا بدامن چاک میزنند در پایه ایمان و یقین آنها چندان استحکام و قوتی حاصل نشده است.

تا اینجا صحبت از کسانی بود که دسته جبری را تشکیل میدهند. در مقابل این گروه دسته دیگری وجود دارند که آنها را طایفه تقویضی با اختیاری موسوم داشته اند.

این طایفه برخلاف دسته سابق الذکر خود را در همه چیز مخیر و مستقل دانسته همه آثار و افعال را ناشی از شخص خود میداند و بعضی با انکار بوجود واجب الوجود در آثار و افعال ناشیه از ذات الهی شك و تردید دارند بلکه در همه امور خود را مختار و مسئول پنداشته و یا بطبیعت و دهر منسوب میدارند. این طایفه را اهل توحید و صاحبان یقین؛ از نظر دیانت شكاء، طبیعی و دهری تشخیص داده‌اند.

ولی گروه دیگری حد متوسط را گرفته و آنها نه از نوع جبری بوده و نه از نوع اختیاری بلکه بین این دو را گرفته‌اند اصولاً با این عقیده اتفاق دارند که منشاء جمیع آثار و مصدر کلیه افعال خداوند متعال است و دیگری منشاء هیچ امری نمیتواند شد ولی میگویند این در غیر حرکات و افعال انسان است زیرا فی الجملة اختیاری از برای او در افعال و حرکات خود مسلم می باشد، هر چند آن اختیار، اختیار تام و اقتدار بالاستقلال نباشد ولی در اعمال خیر و شر و تکالیف و امور مربوط بزندگان مختار است و عقیده دارند که پاره ای مصلحتها و حکمت ها زمام اختیار در این امور بدست خود انسان داده شده و چنانکه آیات و اخبار مؤید این کلام میباشد و صریح آیه قرآن مجید است که میفرماید .

اما عرضنا الامانة على السموات والارضين فاین ان یحملنها و اشفقن منها

و حمله الانسان .

بنا بر این انسان هم مختار است و هم مجبور، اختیارات او در اموری بود که فوقاً بطور اجمال ذکر گردید اجبار او در غیر آنها مانند حیات و موت و بیماری و صحت ... و صدها معما و اسراری که از حیطه اقتدار و دانش آدمی خارج است .

یکی از احادیث مشهور این حدیث است که :
 « لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین » .

یعنی از برای انسان نه جبر مطلق است و نه تفویض و اختیار مطلق بلکه چنانکه گفته شد امری است متوسط میان این دو امر و مراد از امر بین الامرین اختیار امکانی است زیرا که انسان اگر چه مختار قادر باشد ولیکن اختیار و قدرتش نیز مانند وجودش خواهد بود چه بطوریکه معروف است :

« متاع البیت یسبه صاحب البیت » وجود انسان وجود امکانی است که نه بمثابه وجود صرف است که وجود واجب بوده باشد و نه عدم صرف بلکه وجودیست مشوب بعدم و عدمی است مشوب بوجود و بناء علیه‌ذا مراد از بین الامرین قدرت و اختیاری است که منوط و بسته بقدرت و اختیار غیر می باشد زیرا انسان هر چه مختار باشد اما اختیار او از دیگری و آن دیگری قادر بر سلب اختیارش هست . در هر حال استبدادی نیست در امری دو کس را اختیار باشد خصوصاً با وجود اختلاف در اختیار و بنا بر این معلوم شد که در جمیع احوال و احوال چشم از وسایط پوشیدن و متوسل به صاحب اختیار مطلق شدن منافات با ثبوت نوع اختیاری از برای انسان ندارد خاصه که اختیار خدا بیشتر و قدرت او کاملتر است .

چه بسا اشخاصی که از این جنبه اختیاری و قدرت خود سوء استفاده ها نموده و صدمات و خسارات طاقت فرسایی دیده اند و همچنین چه کسانی بسیاری که اختیار و قدرت خود را در مورد صحیح و راه مناسب و مستقیمی بکار انداخته و بالنتیجه فایده ها و ثمراتی از نهال سرسبز و برومند زندگانی خود بر گرفته اند ، بنا بر این آنهایی که خود بدست خود درخت حیات را بی برک و ثمری نموده و در نتیجه زیر نهال خشک و بی برک زندگانی خویش

نشسته اند حق چون و چرا و شکایت نداشته و باصطلاح: کار خود کرده را

تدبیر چیست!

« نیکی و بدی که در نهاد بشر است شادی و غمی که در قضا و قدر است »

« با چرخ مکن حواله کاندرزه عشق؛ چرخ از تو هزار بار بیچاره تر است »

نسبتها و اعتراضهای بیمورد بچرخ و فلک و سپهر گردون و این بدبختی

های ناشیه از خود را بگردن دیگران انداختن و متکلم باین قسمت شدن که:

قسمت این بوده، تقدیر من چنین بوده، خدا نخواست - لازمه تأمل بسیار

است چه خداوند متعال بدبندگان خود را هرگز نمیخواهد و بسا بدبختیها

و زیانها است که مولود افکار و اعمال و احوال آدمی بوده و گناه و تقصیر

از خود اوست و باصطلاح از ماست که بر ماست، چه بطوریکه گفته اند:

« یاک از عدم آمدیم و نایاک شدیم آسوده در آمدیم و غمناک شدیم »

خبط و خطاهائی که از سر نافرمانی و لجاح و مستی و عمدتاً مرتکب

میشویم البته عکس العملهائی دارد که نباید از اثر وضعی آنها غافل باشیم و

مسلم است که بندهای عقاب و عتاب آنها پایبچمان میشود، خداوند متعال

بما عقل و درایت، هوش و فطانت، فهم و دانش، عواطف و بینش ارزانی

داشته است باید با چراغ دانش و خرد راه را از چاه تشخیص داده و با عقل

و بینش مآل بینی نموده آتیه خود را در نظر گیریم، بارشته عاطفه و محبت

دلها را بسوی خود بکشیم و بدانیم که:

« تا دست با تفاق بر هم نزنیم؛ پائی ز نشاط بر سر غم نزنیم »

و چنانکه در فوق بتفصیل شرح داده شد این شعر را وصف الحال خود

قرار دهیم که:

« قومی متفکرند در مذهب و دین جمعی متحیرند در شك و یقین »
 « ناگه منادئی درآمد ز کمین: کای بیخبران راه نه آنست و نه این »
 خداوند متعال انواع نعمات و برکات برای بندگانش عطا فرموده و همه
 قسم موجبات خوشی و وسایل سعادت و حظ و لذت را در دسترس آدمی
 گذاشته است هر آینه او بواسطه جهل و غفلت ، افراط و تفریط ، حرص و
 آز ، ترس و اهمال نتواند و با نخواهد از این مواهب و عطایا متمتع گیرد و
 با اصطلاح: «گرگدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه چیست ؟»

وقتی که خداوند را عادل و رحیم و حکیم و بزرگوار و خطا پوش و
 بالاخره بخشنده و مهربان بدانیم و از طرفی خود را واجد عقل و دانش و
 فهم و هوش - بناء بر این با داشتن این مزایا و موهبتها باید خود را مرفه الحال
 و سعادت مند نماییم یعنی: دستور عقل را بکار بندیم ، دانش را راهنمای
 زندگی خود قرار دهیم ، با فهم و درایت که قوه ممیزه است خیر و شر ،
 زشت و زیبا ، صحیح و سقیم را با میزان تشخیص بسنجیم و بالاخره آئین
 آسمانی و دستور حکماء را سرمشق خود نموده در وظایف و تکالیف فردی
 و نوعی خود جازم و حدود و حقوق یکدیگر را احترام و رعایت کنیم تا
 این سوء تفاهمات و اغتشاشات و ناملایمات و بهارات اخری مصائب و شدائد
 و مضایق موجود عالم بشریت بساط خود را متدرجاً از میانه برچیند و زندگانی
 چهره زیبا و متبسم خود را بما نشان بدهد .

آنگاه خواهیم فهمید که این بدینی ها ، نومیدی ها ، بر اثر انحرافات
 و اغفالها و تجاوزاتی است که از اقتدار و اختیار خود سوء استفاده نموده و
 چنانکه شاید و باید نتوانسته ایم نتایج رضایت بخش و ثمرات شیرینی برگیریم ،
 از مقدمات ناقص و شالوده های بی اساس باید انتظار نتایج ناقص و آثار معیوب

داشت ، علاوه تصادمات منافع طبقاتی و نظامات اجتماعی در سعادت و نکبت و مکنت و فلاکت مردم و جوامع بشری دخیل است ، پریشانیها ، بدبختی ها و فلاکتها همایا زائیده پندار و گفتار بد ، کردار زشت و هر آینه پیرویهای عمدی ما از خصائل و عادات نکوهیده ، رسوم و مقررات غیر مطبوع و اصطکاک منافع افراد و طبقات و مجامع و بالاخره نقص تشکیلات و تربیت آنها است که تربیت صحیح و تمدن حقیقی و ملکات فاضله باید تدریجاً در مان این دردها و چاره چنین بیچارگی ها گردد .

ماحصل اینکه آقای بهمنی باید در مقام الزام مسئولیت و محکومیت آدمی

برآمده و با ملاحظه این نکات و مراتب معروضه تنها بقاضی نروند .

در خاتمه از خوانندگان محترم بواسطه اطالاه کلام یوزش خواسته و با

این شعر مقال خود را پایان میرساند :

« چندان که نگاه میکنم هر سوئی از سبزه بهشت است وز کوثر جوئی »

« علی اکبر سلیمی »



(۱۷۸)

تهران : نظریه آقای احمد شهیدی

« عکس سمت راست »

اسرار خلقت

حس کنجکاری ، بشر را بر
آن داشت که در صد کشف روز
و اسرار آفرینش بر آید و تجسس
علت خلقت موجودات و اشیاء
پردازد . در اثر کاوش و تحقیق ،
بفوائد چیزهایی که خالق بیچون
برای رفع احتیاجات این حیوان



کامل آفریده است پی میبرد و برای تهیه لوازم آسایش خویش از منابع
طبیعی استفاده میکند .

این موجود که خود را اشرف مخلوقات نام نهاده است - در هر راهی که
قدم میگذارد ، با پیروزی پیش میرود ، موانع را از پیش بر میدارد و بر عواقب
ظفر می یابد و تا زمانی که دامن مقصود را بچنگ نیاورد از پیشروی باز نمی ایستد .
اما افسوس که در یکرشته ، آنهم یک رشته بسیار مهم ، با بکار انداختن
کلیه قوای خود ، همانطور ناتوان مانده و کمترین پیشرفتی در این موضوع
نکرده است . چقدر مایه تعجب و حیرت است ! موجودی که مرتباً مراتب
کمال را پیموده ، بر بالای آسمانها و زیر دریاها دست یافته و بلکه میتوان
گفت که بر طبیعت هم ظفر یافته است ، از حل مسائل خلقت عاجز مانده است

«زان روی که هست کس نمیداند گفت ۱». همین واماندگی سبب شده است، که یکمده از دانشمندان، علما و حکما کوس بیدینی زده و منکر خالق واحد شده اند.

اولین چیزی که در این موضوع، فلاسفه و متفکرین را بخود مشغول داشت، مسئله قضا و قدر بود که موجود پیدایش در عقیده مختلف و متضاد جبر و اختیار شد: یکدسته معتقدند که اراده عامل اساسی بوده و همه چیز در دست انسان است. اما میدانیم که ساختمان انسان و تغییرات زمان و مکان در نوع تصمیم تأثیر زیاد دارد و بشر نیز ساختمانش بسته به عوامل طبیعی بوده، لذا اراده نیز تابع قوانین طبیعی میشود و بدین ترتیب عقاید این گروه بطور واضح و آسانی رد میشود.

جمعی از طرفداران فعلی «اختیار» اظهار میدارند که اراده همیشه بین میل و عادت قرار گرفته است.

این گفته دلیل قاطعی است بر بطلان عقیده آنها، زیرا چطور میتوان مجبوسی را که دائماً بین دو نگاهبان قرار گرفته است آزادش دانست؟ دسته دوم یعنی جبریون که میتوان آنها را بچند طبقه تقسیم کرد. مهمترین آنها جبریون مذهبی و علمی هستند.

جبریون تمام حقایق را بصورت يك فرمول ریاضی نمایش میدهند، که تغییر زمان و مکان باعث تغییر شکل آن میشود. و همینطور در تشکیل اراده وضعیت محیط و خود موجود زنده دخیل است.

جبریون مذهبی عقیده دارند که باید مطیع اوامر خداوند بود و آنچه او فرمان داده است، انجام داد. تمام اعمال از روز ازل معین شده است و هیچکس حق سرپیچی و نافرمانی ندارد. خیام فیلسوف شهیر گوید:

« بر لوح نشان بودنیها بوده است پیوسته قلم ز نیک و بد فرسوده است »
 « در روز ازل هر آنچه بایست بداد غم خوردن و کوشیدن ما بیهوده است »
 اما جمعی اظهار میکنند : اگر پیش آمده ها از روز ازل معین شده است ،
 چگونه میتوان بشر را مسئول رفتار و کردارش دانست و مکافات و مجازاتی
 در دنیا و عقبی نباید باشد ، باز هم خیم با همان قیافه متفکر خود در اینجا بر
 ما وارد شده میگوید :

« دارنده چو ترکیب طبایع آراست

باز از چه سبب فکندش اندر کم و کاست ؟ »

« گر زشت آمد این صور ، عیب کراست ؟

ور نیک آمد ، خرابی از بهر چه خواست ؟ »

باز هم او گوید :

« چون روزی و عمر بیش و کم نتوان کرد

خود را بکم و بیش دژم نتوان کرد »

« کار من و تو چنانکه رأی من و تست

از موم بدست خویش هم نتوان کرد »

باید دانست که مکافات و مجازات از لحاظ انتقام نیست . ماشینی که خوب

کار نکند ، تنبیهش نمینمایند ، بلکه آنرا مرمت میکنند . تکالیف و وظائفی که

خالق قادر زمین و آسمانها برای بشر وضع نموده است ، برای آنست که او را

بقيود و قوانین و آدابی مقید داشته باشد .



مسئله دیگری که در فلسفه تمدن حقیقی مورد بحث کامل واقع شده است ،

روز قیامت . عدالت ایند متعال میباشد که بعضی از حکما و دانشمندان منکر

دوزخ و بهشت شده‌اند. «عمر خیام» که سر دستۀ طرفداران این گروه میباشد. در فضای تنگ تفکر پروبال زده و باروحي خسته و وامانده فریاد میزند:

«ای چرخ فلک خرابی از کینه تست بیدادگری پیشه دیرینه تست»

«وی خاک اگر سینه تو بشکافتد؛ بس گوهر قیمتی که در سینه تست»

اگر بادقت رباعیات «خیام» که ترانه‌های روح عاجز اوست، نظرافکنیم خواهیم دید که فکر عمده‌وی بیهدالتی خالق، شکایت از اهل زمانه، عجز از فهم حقیقت و دروغ بودن تمام اساس آفرینش است. او با نظر بسیطی باین موضوعها نگر بسته و بالتبجه همه را بهیش و عشرت و شرابخواری دعوت می‌کند و همه جا فریاد میکند: دم را دریابید! «خیام» جز طبیعت خدائی نمی‌شناخته و از او هم همیشه گله داشته.

فقها و علماء از همان اوقاتی که تازه میخواست افکار قدسی «خیام» بصورت رباعیاتش در بین مردم منتشر شود، بر ضد او قیام نمودند و وی را یکتفر بیدین، بد مذهب نام نهادند، چنانکه (نجم‌الدین رازی)، که صوفی متعصبی بوده در کتاب (مرصاد العباد) خود میگوید:

«یکی از فضلاء که بنزد ناینبایان، بفضل و حکمت و کیاست معروف و مشهور است، آن عمر خیام است!»

«خیام» با عقاید محیط خود همه جا در جنک بوده و در ضمن رباعیاتش، مسائل ماوراء مرک و دوزخ و بهشت و روز واپسین را با نظر تمسخر انگیز نگر بسته و بطور مشکوک و مبهم بصورت نقل قول آنها را یاد میکند:

«گویند بهشت و حور عین خواهد بود!»

فلسفه اسلامی با فلسفه یونان اختلاف قاعشی دارد. علماء و حکماء بدو

ظهور اسلام و شیوع آن در عالم ، چون قبلاً بفلسفه یونانی معتقد بودند ،
لذا با زحمات زیاد بوسیله رشته هائی نازک این دو قسمت را تا اندازه ای به
یکدیگر پیوستند ، چنانکه حکیم ناصر خسرو علوی فیلسوف مشهور شرق
روی همین نظریه پی کتاب « زاد المسافرین » خود را ریخت و با مصالح
تقوی و زهد بنای این شاهکار فلسفی را بالا برد .

از آثار فلسفی عمر خیام نیشابوری ؛ کتابی در دست نیست ، تا بتوان از
روی آن عتاید قطعی این فیلسوف بدین را معین کرد . چنانچه داکتر (فردریخ
روژن) مستشرق مشهور آلمانی میگوید ، رساله خطی مختصری از آثار فلسفی
اودر کتابخانه ملی پاریس بنام « روضة القلوب » دیده میشود که بعنوان یادگار
بنام پسر خواجه نظام الملک وزیر معروف سلجوقیان برشته تحریر کشیده
است . اما متأسفانه این کلید هم این باب را مفتوح نمیسازد .

با آنکه خود او میگوید : « من زان خودم هر آنچه هستم ، هستم ! » ،

ولی دیگران از تجسس و تحقیق افکار فلسفی وی دست نکشیده و تا آنجا که
توانسته اند در این راه قدمهای بلندی برداشته اند . خیام با آنکه همه جا دم
از بیدینی میزند ، ولی باز هم مذهب تصوف را بر دیگر مذاهب ترجیح میدهد
و تصفیه اخلاق را برای طی درجات کمال لازم میبشمارد . این معنی را بخوبی
میتوان از آخرین فصل رساله « روضة القلوب » وی درک کرد :

فصل آخر - بدانکه کسانی که طالبان شناخت خداوند سبحانه و تعالی اند
چهار گروهند : اول - متکلمانتند که ایشان بجدل و حجتهای اقناعی راضی شده
اند و بدان قدر پسند کرده در معرفت خداوند (سنائی شاعر سترک ایران)
در خصوص متکلمان گوید :

« متکلم را از راه خیال غم اثبات حدوث و قدم است . »

دوم - فلاسفه و حکما اند که ایشان بادلۀ عقلی شریف در قوانین منطقی، طلب شناخت کرده اند و هیچگونه بادلۀ افتناعی قناعت نکرده اند لیکن ایشان نیز بشرایط منطقی وفا نتوانستند بردن ، از آن عاجز آمدند .

سوم - اسماعیلیاتند که ایشان گفتند که طریق معرفت جز اخبار مخبر صادق نیست ، چه در ادلۀ معرفت صانع و ذات و صفات وی اشکالات زیاد است و ادلۀ متعارفی و عقول در آن متعجیر و عاجز ؛ پس اولیتر باشد که از قول صادق طلبند .

چهارم - اهل تصوفند که ایشان نه بفکر و اندیشه ، طلب معرفت کردند، بلکه بتصفیۀ باطن و تهذیب اخلاق ، نفس ناطقه را از کدورت طبیعت و هیئت بدنی منزّه کردند ؛ چون این جوهر صافی گشت و در مقابل ملکوت افتاد ، صورتهای این تحقیقات در آن جایگاه پیدا شود بی هیچ شکئی و شبهتی ؛ و اینطریق از همه بهتر است . چه معلوم شده است که هیچ کمالی از حضرت خداوند دریغ نیست و آن جایگاه منع و حجاب نیست ، مگر هر آنچه هست آدمی را از جهت کدورت طبیعت باشد ، چه اگر حجاب زائل شود و حائل و مانع دور گردد حقایق چیزها چنانچه باشد پیدا شود و سید علیه السلام بدین اشارت کرده است : (ان لربکم فی ایام دهر کم تفخات الا تمعرضوا)
نعم الرساله بحمدالله و حسن توفیقه .

* * *

حال در مقابل این سؤال قرار میگیریم . که پس خداوند را چگونه باید شناخت؟ این پرسش را غزالی فیلسوف شهیر ایران در کتاب « کیمیای سعادت » خود اینطور پاسخ میگوید :

« فصل - بدانکه اندر کتب پیغمبران گذشته علیهم السلام معروفست این لفظ که « یا انسان اعرف نفسك تعرف ربك » و در آثار و اخبار معروفست که : « من عرف نفسه فقد عرف ربه » و این کلمه دلیل آنست که نفس آدمی چون آئینه است که هر که اندر وی ننگرد ، حق تعالی را ببیند و بسیار خلق اندر خود مینگرند و حق را نمی شناسند ، پس لابد است شناخت آن از وجه نظر که آن آئینه معرفت است و این بردو وجه است : یکی آنست که غامض تر است و بیشتر فهم ها آنرا احتمال نکنند و شرح آنکه عوام فهم نتوانند کرد ، صواب نبود گفتن ، اما آن وجه که همه کس فهم بتوانند کرد ، آنست که آدمی از ذات خویش ، هستی ذات حق تعالی بشناسد و از صفات خود صفات حق بشناسد و از تصرف اندر مملکت خویش که آن تن و اعضای وی است تصرف حق تعالی اندر جمله عالم بشناسد . و شرح آن آنست که چون خود را بهستی شناخت و میداند که پیش از این ، بسالی چند نیست بود و از وی نه نام بود و نه نشان ، چنانکه حق تعالی گفت : « هل اتى الانسان حين من-
الدهر لم يكن شيئا مذكورا » و آنچه آدمی بدان راه برد از فعل آفرینش خویش آنست که بداند که پیش از هستی خویش در وی عقل و سمع و بصر و سرو دست و پای و زبان و چشم و رك و بی و استخوان و گوشت و پوست وی را نبود ؛ پس اینهمه عجایب اندر وی پیدا آمد : آیا خود را پدید آورد و با کسی وی را پدید آورد ؟ و چون بضرورت بشناسد که اکنون که بدرجه کمال است از آفریدن يك موی عاجز است ، داند که آنوقت که چیزی نبود عاجز تر و ناقص تر بود ، پس بضرورت وی را از هست شدن ذات خویش هستی ذات آفریدگار معلوم شود . »

در این روزگار، گوینده ای « بهمنی » نام، خیار وار، در طی ایاتی چند، بقول خودش در صدد محا کمه خداوند (۱) بر آمده و اعمال قادر بیچون را مورد اعتراض قرار داده است.

از آنجائی که همیشه اینگونه افکار (که تازگی هم ندارد) مورد طعن و دق جمعی کثیر از دانشمندان و ارباب فضل واقع میشود، شاعر سترک آقای سرهنک اخگر که همواره با قلبی پاک و کدورت ناپذیر منظومه هائی سودمند میسرآیند با همان سبک همیشگی و مطبوع خود در پاسخ « محا کمه خداوند » افکار فلسفی نیکوئی را برشته نظم کشیده اند و آقای مطیعی مدیر نامه کانون شعرا نیز آنرا منتشر نموده اند.

چون دلائل این گوینده توانا، عقاید بهمنی را کاملاً باطل کرده است، لذا از جواب جداگانه خودداری نموده و با قطعه ذیل که از آثار « آرتور بریزبان » نویسنده اجتماعی است، مقاله خود را ختم میکنم:

« سه قطره آب، در شکافی فرو ریخته پس از استراحت بدینگونه به گفتگو پرداختند:

قطره اول - شنیده اید که میگویند دریائی هست که ما از آنجا آمده ایم و بعد از چندی بهمانجا مراجعت خواهیم کرد؟

قطره دوم - بعلاوه هر سه بشکل دریا بوده و با وجود آنکه وسیع نیستیم ولی باز هم با آن تفاوتی نداریم.

قطره سوم - اوه! اینها همه خرافات است، اینها همه دروغ است، دریائی در میان نیست. این مزخرفات را ول کنید! بعد از چند دقیقه دیگر ما

هر سه بخار شده و ناپدید میگردیم . من بوجود دریا و بازگشت بمبده معتقد

نیستم !

هنوز قطرات سه گیانه مشغول گفتگو بودند ، که باران باریدن گرفت ، سه قطره آب در مجاورت یکدیگر باجو بیاری از کوه سرازیر شدند ، سیلاب غاطان و نالان سه رفیق را بکسره بدریا برد !

شاید خود آن قطرات هم از این تغییر محل مطامع نبودند .

آیا ما نیز بدریای حکمت الهی که از آنجا آمده ایم ، مراجعت خواهیم کرد ؟ آیا همانطوریکه قطرات آب بشکل دریا بودند ، ما هم بشکل خداوند خلق شده ایم و مثل آنها دومرتبه بمحل اولیه خود برمیگردیم ؟ آیا يك قطره از این دریا با قطره دیگر اختلافی دارد ؟

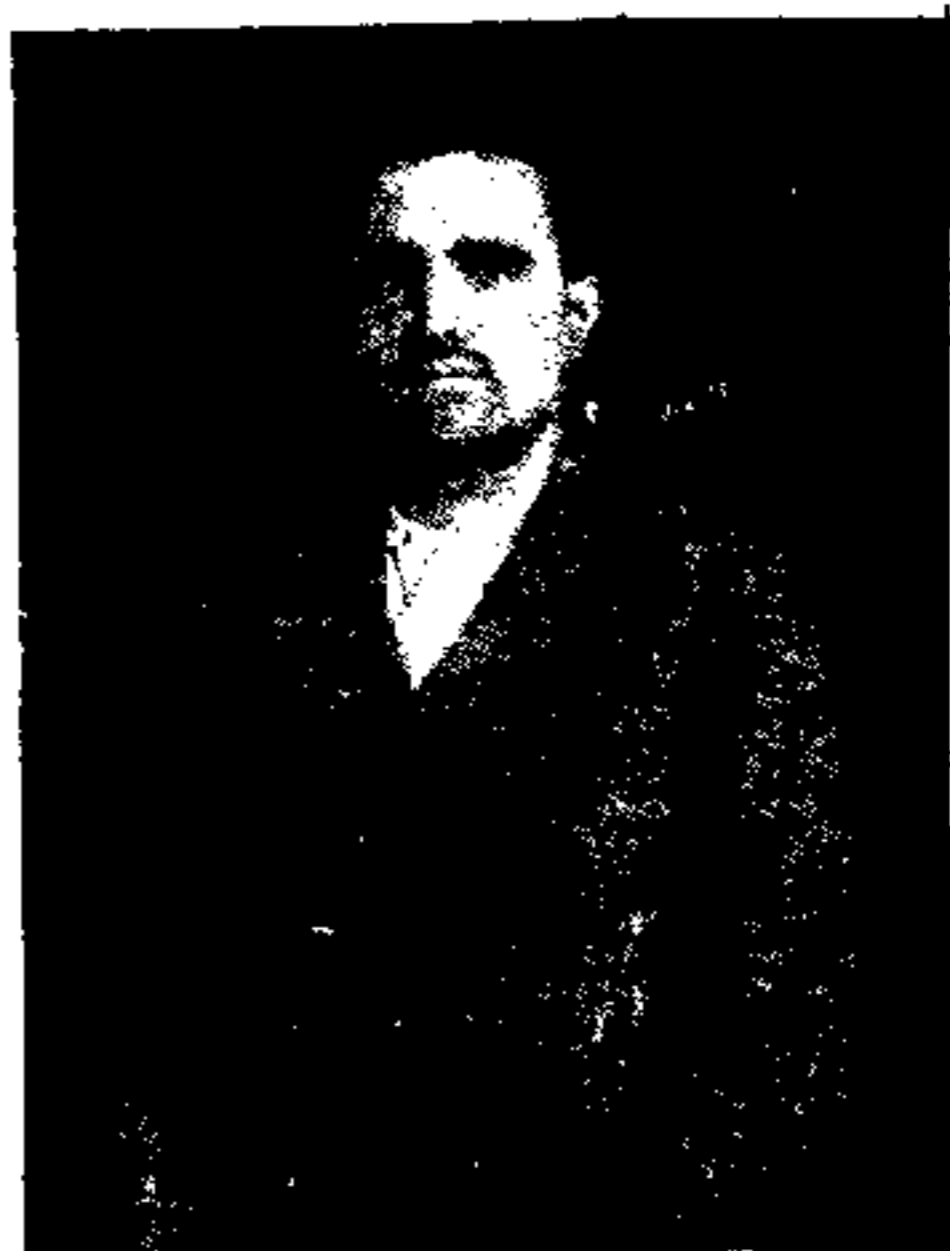
« احمد شهیدی »



(۱۷۹)

تهران : نظریه آقای شجره

« عکس سمت راست »



۱ - نظر فلسفی بجهان ۲ - نظر

عارف بعالم ۳ - عرفان ایران

بیچون نامه اخگر

اگر نظر فلسفی چون و چرا را

در کار های این جهان جائز می‌شمارد

و سعی میکند سر بنجه فکر و هوش و تدبیر راز عالم را کشف کند ، پرده

از روی اسرار گیتی بر گیرد ، نظر عرفانی نه تنها در دستگاه بیچون ، یعنی

عالم خلقت ، چون و چرا را روانمیدارد ؛ بلکه میگوید : مورچه را آن توانای

و نیرو نیست ؛ که بتواند ماورای خانه و لانه خود را از معماری خانه ای که

در آن لانه دارد ، آگاهی یابد و بداند بیرون محیط لانه اش جهانی دیگر

است و مردمی که دارای عقل و فطانت و تدبیر و هوشند ، در آن زندگانی

میکنند . ۱۱ .

جائی که حکیم میکوشد ، از راه فکرت عقل ، معمای جهان را حل کند ،

عارف باو خطاب کرده میگوید :

« بفکرت این ره نمیشود طی ا »

« بعقل نازی حکیم تا کی ؟

اگر رسد خس ، بقعر دریا ا »

بذات پاکش ، خرد برد بی

و هنگامی که فیلسوف از راه تفکر ، فداکاری مینماید سر رشته کار

جهان را بدست بیاورد ، فکر عرفانی از زبان نظامی باو میگوید :

« میندار کز بهر بازیگری است سر برده ای این چنین سر سری است ! »
 « در این پرده بکرشته بیکار نیست ؛ سر رشته بر کس بدیدار نیست »
 « نه زین رشته ، سر میتوان تاقتن نه سر رشته را میتوان یافتن »
 و زمانی که متکلم بتعلید فلسفی ، در حسن و قبح ذاتی اشیاء بحث میکند و میخواهد میزانی برای زیبایی و زشتی ، از طریق کلام اثبات نماید ، باز فکر عرفانی از زبان صائب باو بانگ میزند و میگوید :

« تمیز نیک و بد روزگار ، کار تو نیست

چو چشم آینه ، در خوب و زشت حیران باش ! »

برای کسی که ناظر این غوغای فکری است ، و می بیند هر يك باحرارتی هر چه تمامتر ، از طریقه و مذهب خود دفاع میکنند و گوش بحرف دیگری آنگونه که باید نمیدهند بفکر مولوی میافتد ، آنجا که میگوید :

« رك رك است ، این آب شیرین و آب شور در خلائق میرود ، ناقص صور »
 با علم باینکه با ننگارش این سطور ، رشته این بحث کوتاه نمیشود ، میگوییم :

شعر زبان احساسات و مترجم عواطف است ، و ملت ایران بحکم اشعار زیادی ، که در این زمینه دارد ، متمایل بمسلك عرفانی است .
 باید در ازاء عیبجوئی ، بهنرمندی پرداخت و پرتو قریحه خود را بوسیله فروغ هنر بعالم نشان داد ؛ ایران مهد شعر و ادب و هنر های زیباست ، و همانگونه که تا کنون باین کانون نور ، با چشم عشق نگر بسته بعدها نیز باید از همین سرچشمه فیض سیراب شود :

« و چه خوش گفت آن حکیم برده ای سر همانجا نه ؛ که باده خورده ای »

بنا بر این آیه متر آن نیست ؛ که درازاء قیل و قال بوصف حال پیردازیم
و اگر هنری داریم بعالم بنمایانیم ، و گرنه دنبال هنر برویم .
نگارنده راجع به هنر گفته ام :

« هنر وحشی است ، آور در کمندش شود تا رام ، بر جان ، بند ، بندش »
« که گر بندش ، بجز بر جان به بندی از آن هر گز نه بینی سر بلندی »

اگر آنچه گفتم حقیقت است و تو ای خواننده عزیز ، حقیقت پژوه هستی ،
بیچون نامه اخگر را بگیر و بخوان و به بین ، این روح حساس چگونه مثل
پدران خود ، از نظر عرفانی بجهان آفرینش نگریسته است و با این اشعار
تغز جواب آن عیبجوی را داده است ، که گوئی از هنر ها چشم بسته و یکباره
عیبها را دیده و ندانسته است رمز کمال این است که انسان عیب خود را بیند
و در پی رفع آن بر آید ، و بکوشد هنر مند شود .

بیچون نامه اخگر ؛ که نماینده قریحه ادبی شاعر - عرفان مشرب است به
خواننده ، این درس را میدهد ؛ که چشم از عیبجویی پوش و بسوی هنر گرای .
چون احساس و ادراک تنص ، مقدمه کمال است ، کسانی که در این عالم
میخواهند ، هنری بوجود آورند و نمیبخواهند مثل بهترینان بخرده گیری از
دیگران عمر بسر برند ، باید این نظر را از جان و دل پذیرند و یقین
بدانند که این حقیقتی است که گفته ام :

« کمال نفس را گر طالبی ، هان بنقص خویش بگشا ، دیده جان ! »
« کمال ، آندم نماید خود نمائی ؛ که چشم عیب بین بر خود گشائی »
« هنر ، آندم شود بر تو هویدا که بینی عیب خود ، با چشم بینا ! »

طهران - « ح . شجره »

(۱۸۰)

تهران: نظریه آقای دکتر شیبانی

رئیس انجمن علم و ادب

«عکس سمت راست»



پند روز قبل در دست یکی از

رققا يك نسخه از بیچون نامه جناب آقای

سرهنگ اخگر را دیده با سابقه تعریفهایی

که از آن شنیده بودم در صدد بر

آمدم يك نسخه از کتاب را داشته باشم علیهذا از دوست فاضل خود

آقای مطیعی خواهش کردم يك مجلد برای بنده بفرستند. چندین بار با

کمال علاقه مندی اشعار آبدار و جوابهای کافی و دندان شکن آنجناب را

که با آقای بهمنی داده اند خوانده و بخاطر سپردم. در بدو امر قصد داشتم

تقریظی برای کتاب بنویسم ولی از آنجا که کلام معظمه مستغنی از تعریف

میشود و بالاتر از آن است که امثال بنده اظهار نظر درباره آن بنمایند فقط

اکتفا میکنم که چند کلمه ای در تأیید و توضیح نظر واستدلال آنجناب بنگارم.

بلی فکر انسان احتیاج بداشتن «خدا» دارد و اگر کنجکاوی او برای

شناسائی و پیدا کردن خدای حقیقی بجائی نرسید اجباراً برای خود خدائی

میتراشد، چنانکه با مراجعه بتاریخ مال و نحل کیفیت این مسئله بخوبی روشن

میشود. اما خدائی را که انسان بدست خود و بفکر خود بسازد یقیناً صفات

آن نظیر صفات خود شخص است، مثلاً سعی میکند که بهترین صفات و اخلاق

انسانی را بخدای مصنوع خود نسبت بدهد! اما اگر فکر بشر و علم و معرفت او کوچک و محدود شد لازم نیست که خداوند عالم خود را مقید کند که مطابق میل و فکر او رفتار نماید چنانکه فرماید:

« ما اوتینم من العلم الا قليلا » - یعنی علم انسان بقدری نیست که بتواند

از تمام کارهای خدا سر بدر آورد

اگر جزئی با علم هیئت و نجوم آشنائی داشته باشیم میتوانیم کوچکی

انسان را نسبت باین فضا و دنیای لایتناهی تصور بل تصدیق کنیم .

« زمین در جنب این نه طاق خضرا چو خشخاشی بود در روی دریا »

« تو خود بنیگر از این خشخاش چندی سزد گر بر بروت خود بخندی »

شما یقین بدانید همانقدر که بدن انسان کوچک است فکر او هم بهمان

نسبت کوتاه و نارساست، برای آنکه بتواند پی بکنه خلقت برد .

خلاصه آنکه میخواهم گویم که اظهار نظر ما راجع بکارهای خدا بلند

پروازی ناپسندی است . « بنده همان به که ز تقصیر خویش - عذر بدر گاه

خدا آورد » « ورنه سزاوار خداوندیش - کس نتواند که بجا آورد » اگر

انسان از پیش آمد های زندگی ناراضی است علتش جهل بر حقایق امور است

و الا این پیش آمدها عین صلاح اوست چنانکه اگر روزی اختیار کار را

باو بدعند خواهند دید که در لحظه ای ملك هستی را بیاد خواهد داد .

روزی برای یکی از رفقا میگفتم که هر چه فکر میکنم از خدا چه میخواهم

چیزی بعلم نمیرسد و میترسم که اگر اختیار با من باشد چیزی نخواهم که

صلاح من در آن نباشد ، رفیقم گفت: این عین توحید است که شخص راضی

برضای خدا باشد و معجز و نادانی خود معترف .

«رضا بداده و از جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نکشاده است»

(۱۸۱)

گناباد : پیدخت :
 نظریه قطب الاقطاب
 آقای حاج محمد حسن
 (صالح علیشاه)
 (عکس سمت راست)



بیچون نامه که ارسال
 شده بود خواندم، و از
 وجود اشخاص فکور که
 نظرشان منحصر بمادیات
 نیست باید خشنود و شکر
 گزار و قدردان بود راجع

به اشعار آقای بهمنی چون اندیشه نیک و بد اشخاص تا بر انسان معلوم نگردد
 اقدام در نکوهیدن آثار آنان نباید نماید و از طرفی هم حکمت‌های حکیم علی
 الاطلاق در همه جهان، مخصوصاً خود انسان بقدری زیاد و آشکار است که
 هر خردمندی باندازه هوش خود ششای آن بی پرده و کار چشم را از گوش و کار
 گوش را از چشم انتظار ندارد. و چون و چرای ما را که چرا مرا بزحمت
 رفتن انداخته و جان از راه چشم تماشا می نماید؟ بموقع نمیداند و گمان
 نمیرود که هیچ عاقلی که تفکر نماید انکار آفریننده نماید، یا چشم از دانسته

خود پوشیده و مصالح خلقت را اقرار نداشته باشد، لذا تصور نمیکند که آقای به منی هم اگر هوشیارند این منظومه را به نیت چون و چرا سروده باشند تا نام آنرا محاکمه گذارند بلکه محمل نیک شاید داشته باشد و شاید در حال گرفتاری و توسل گفته یا در اندیشه فرورفته و طور مناجات از حق تعالی کشف بعض اسرار و حکمت خاقت را درخواست نموده و در بعض مواقع بی اختیاری مانند افسانه شبان و حضرت کلیم الله مراعات نشدن آداب ظاهر شاید بخشیده باشد « اگر نیت صحیح بوده باید پژوهش نامه نامند و اماراجع باشعار بیچون نامه که خود معرف خود است از حیث شعریت آن چون خود را خبره نمیدانم تصدیق من بموقع نخواهد بود. ولی از حیث مضامین که منظور تئیه و نصیحت بوده و ارائه راه فکر بمثالهای محسوس موافق زمانه قابل تمجید است که بدون نظر تنقید شخصی روان بودن چون و چرا در ضمن مثالهای غیر قابل انکار فهمانده و در این موضوع اقتداء و تأسی به بزرگان نموده اند که مطالب غیر محسوس را که جز بمثال نمیتوان نزدیک بفهم نمود بمثال ذکر نموده اند و البته توجه افکار را باین قبیل امور و تهیج آنها را توسط اشعار بحال جامعه مفید و باید انتظار تعقیب داشت. اما طبع و انتشار آن نیز قابل ستایش است؛ چون امتیاز بشر بفکر و پایه ترقیات روحی و جسمی بفکر و نشر و ازدیاد آثار تمدن نیز بفکر است و مخصوصاً عقاید باید از روی بصیرت و تحقیق و بر پایه محکم فکری سالم استوار باشد و هر موضوعی که فکر را دقیق و متوجه روحیات نماید و قناء دنیا و اهل آنرا مجسم سازد مانند طرح اینگونه مطالب کمک به بیداری جامعه و تربیت نفوس میکند و زاجر درونی را در وجود انسانی نمود میدهد (که جلوگیری از تجاوز و فساد هم جز به زاجر درونی میسر نیست.)

در خانمه ازدیاد توفیقات را برای همه خواستارم. « محمد حسن »